

تهران که باغ بود...

کتاب عزیز (تهران قدیم)؛ عکس‌های نازنین سید محمد پاکزاد از تهران سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۰

هوشنگ گلمکانی

قدیمی‌تر ساخته شده، چند تا در دست ساخت است و حتماً صاحبان بقیه هم در اندیشه «تبدیل به احسن!» هستند. در حالی که اکثر شهرهای اروپایی و برخی از شهرهای آسیایی هنوز هویت گذشته خود را حفظ کرده‌اند و قانون‌های بازدارنده شدیدی برای جلوگیری از به هم زدن بافت قدیمی آن‌ها وجود دارد، از دهه ۱۳۴۰ به این سو، تهران هر دهه شکل عوض کرده و مثل بیماران مبتلا به چاقی مفرط، دارد چنان متورم می‌شود تا روزی بترکد. در حالی که در اروپا در ساختمان‌های چند صد ساله‌اش زندگی و کار می‌کنند، در این جا ساختمان سی ساله «کلنگی» محسوب می‌شود. علنش در فرهنگ و روحیه عمومی قوم ما نهفته که هر کس فقط به فکر دوره زندگی خودش است. نسل‌های آینده هیچ اهمیتی ندارند: «این ساختمان به عمر ما کفاف بدهد، گور پدر آیندگان.» به همین دلیل است که بی‌ومصلح ساختمان‌ها به اندک تکانی بند است. در این سال‌های رونق خرابکاری و بی‌ساز و بفر و شی، چه قدر خبر خوانده یا شنیده‌اید که ساختمانی به دلیل گودبرداری زمین مجاورش برای ساختمان‌سازی فرو ریخته است؟

از دهه ۱۳۱۰ که طهران تحت تأثیر گرایش‌های تجدیدطلبانه اندک‌اندک داشت تبدیل به تهران می‌شد و دوران ساختمان‌های خشت و گلی را پشت سر می‌گذاشت، تا اواسط دهه ۱۳۴۰ ساختمان‌های تهران هنوز هویت ایرانی خود را داشت و بناهای عمدتاً آجری (به رنگ قهوه‌ای متمایل به قرمز گذاخته، معروف به آجر بهمنی) شناخته می‌شد. حتی در ساختمان‌های بزرگ اداری هم که معماران آلمانی و آمریکایی در تهران ساختند، رنگ و فضایی از معماری ایرانی دیده می‌شد. از این دهه بود که با پوست انداختن تهران، غرب‌گرایی بی‌ریشه همراه با رشد قیمت و درآمد نفت، دمار از روزگار این شهر در آورد. اگر تا آن موقع نماهای آجری ساختمان‌های دوسه طبقه چشم‌انداز تهران را شکل می‌داد، از آن پس هر دهه معماری ساختمان‌های نوساز تهران طراحی متفاوتی داشته و مدهای غالب هر دهه بیگانه با روح معماری ایرانی بوده است؛ مگر تاحدی نماهای آجر سه‌سائی در دهه ۱۳۶۰. معماری متظاهرانه سه دهه اخیر تهران، منهای باره‌ای استثناها، مصداق بارز بی‌هویتی، از خودبیگانگی، گل درشتی، غرب‌زدگی، نوکیسگی، بی‌سلیقگی و شعارهایی از این قبیل است. این البته اظهار نظر غیر کارشناسانه‌ای است، اما گمان می‌کنم از هنگامی که کاربرد آهن و سیمان در ساختمان‌سازی تهران رواج یافت، شهر به این روز افتاد. در همین کتاب نازنین طهران قدیم اگر به عکس نخستین ساختمان چند طبقه تهران (ص ۱۹ و ۵۳) دقت کنید، اولین نشانه‌های

کدام نمی‌دانم باید به چه کسی اعتراض کرد و یا سر در دهانه کدام چاه برد و فریاد زد که «تهران چرا این جور شد؟» تهرانی که در طول حدود پنجاه سال آن قدر عوض شده که قابل باز شناختن نیست. من نه در تهران متولد شده‌ام و نه در آن بزرگ شده‌ام که نوستالژی دوران کودکی و نوجوانی را از شهر و محله‌ام داشته باشم، اما ناپود شدن بی‌منطق چیزهای قدیمی، به خصوص اگر با چیزهای ناهنجاری عوض شوند، غمگینم می‌کند. پس از دیدن تصویرهایی از این شهر در فیلم‌های دو دهه ۱۳۳۰ و ۲۰، نخستین خاطره بی‌واسطه‌ام از تهران، به تابستان ۱۳۴۷ برمی‌گردد که پایتخت در آستانه پوست انداختن و گسترش سریع بود. البته هنوز نه پل هوایی ماشین‌رو در چهارراه‌های ساخته شده بود و نه پل عبای یاد. هنوز زیر گذر میدان فوزیه (امام حسین) ساخته نشده بود و مجسمه اسب‌هایی که از دهان‌شان آب فواره می‌زد در میان حوض‌ها و گل‌کاری‌های میدان بود و قسمت‌هایی طولانی از جاده سلطنت آباد (خیابان پاسداران) شبیه جاده‌های بیرون شهر بود. حالا تهران به هیولایی تبدیل شده که مدام و به سرعت، هر روز بیش‌تر از روز پیش، غیر قابل زندگی کردن می‌شود و گویی جمعیت چند میلیونی‌اش هم گریزی از آن ندارند. این شهر مثل بیماری سرطانی شده که روی دست همه مانده و حتی نمی‌توان آرزوی مرگش را کرد، زیرا مرگ آن به معنای مرگ و نابودی خیلی از ساکنانش است. و بدتر این که این شهر، فقط سرطان ندارد؛ آسم و تنگی عروق و سیفلیس و اعتیاد و زراخم هم دارد، بواسیر هم دارد و حتی گاهی اسهال هم دارد. بک‌لاشه نیمه‌جان و پر در سیر است که نمی‌دانم باید با آن چه کنیم.

کتاب طهران قدیم، حاوی عکس‌های مرحوم سید محمود پاکزاد (۱۳۰۳-۸۰) از تهران اوایل دهه ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۰ این حیرت و حسرت را در آدمی که حتی چند سالی در این شهر کتیف و دست‌داشتی زندگی کرده باشد برمی‌انگیزد که چه شد آن شهر کوچک باغ‌ها که از هر جایش نگاه می‌کردی، کوه‌های اطرافش پیدا نبود و بی‌خود نیست در این سال‌ها، فقط عبدها که شهر خنوت است و نسیمی به اقتضای فصل می‌وزد و کوه‌های شمال تهران (انگار که برای عید چند دست شسته و برق‌شان انداخته باشند) به شکل خیره‌کننده‌ای می‌درخشند، به یاد طهران قدیم می‌افتم. در همین کتاب مرحوم پاکزاد، هر چه عکس از وسط شهر روبه شمال گرفته شده، کوه‌ها به روئنی پیدا است و ابرهای سفید، چشم را خیره می‌کند. کدام دست‌ها، کدام بیل و کلنگ‌ها را گرفت و به جان این شهر افتاد؟ حالا وارد هر کجای می‌شوی، چند مجتمع آپارتمانی به جای خانه‌های



۱۳۲۰-۱۳۵۰



کتابخانه عمومی
شهرستان خرمین
کتابخانه عمومی

دگر دیسی را در این ساختمان باریک هشت نه طبقه می بینید. این ساختمان هنوز در میدان مخیرالدوله (قیام) اوایل خیابان شاه‌آباد (خیابان جمهوری به طرف میدان بهارستان) بابر جاست و در سال ۱۳۷۵ برج کریمی مستندی به نام اولین برج در باره اش ساخت. در عکسی از ساختمان مرکزی پست تهران در سال ۱۳۲۵، پیداست که خیابان مقابل آن سنگفروش است (ص ۳۶) و در دو عکس از خیابان نادری (جمهوری، حد فاصل حافظ و فردوسی) در سال ۱۳۲۶ (ص ۶۲ و ۶۷) هم سنگفروش خیابان دیده می شود. اما در عکسی از همین خیابان در سال ۱۳۳۰ (ص ۸۹) نشانی از سنگفروش نیست. در قدیمی ترین عکس های کتاب از خیابان لاله زار هم که مربوط به سال ۱۳۲۵ است (ص ۱۲۷) روی سنگفروش آسفالت شده و فقط بقایای آن در حاشیه خیابان پیداست.

تا آن جا که به یاد می آورم، مؤسسه انتشارات «دید گرافیک» تا سال ۱۳۷۲ تا کنون، هر سال یک بار در روز ۲۶ عکس از عکس های مرحوم پاکزاد در دسترس می گذارد. این عکس ها در روزهای گذشته در اختیار علاقه مندان قرار گرفته است. عکس های پاکزاد که به شکل کتاب روی مقوای به نور بنفش چاپ شده اند، به شکل بی هوش در دسترس علاقه مندان قرار گرفته اند. عکس ها منحصراً در دستن اصلی تقویم های سال ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۰ در دست و چشم گیر بود. هر چند تقویم و چاپ شده آنها مؤسسات انتشاراتی مثلاً با عکس ماهنامه «الله کسرتال» و نقاشی های حجت الله شکبیا هم همین معامله را می کنند؟ نکته دیگری این است که از ۳۶ عکس آن سه تقویم، معلوم نیست چرا

چندتایش که عکس های خیلی خوب و شفافی هم هستند - در این کتاب غایب اند. یکی عکسی فوق العاده از میدان مخیرالدوله در سال ۱۳۳۳ که خیابان های استانبول و نادری و کوچه رفاهی در آن دیده می شوند با تعداد انگشت شماری ماشین در حرکت (تقویم ۱۳۷۲)، دومی عکسی لوانگل و بدون شرح از خیابانی که یک رهگذر و دو تا کاسی بنز گلگیر سفید از آن می گذرند (روی جلد تقویم سال ۸۷)، عکسی شفاف از خیابان مولوی در سال ۱۳۴۱ و عکسی لوانگل از دبیر شهبان فیروز بهرام نرخیان استالین (میرزا کوچک خان) در یک روز برفی سال ۱۳۴۱ هم از همان تقویم در کتاب نیست. از تقویم سال ۱۳۲۷ هم عکسی از خیابان قوام السلطنه (سی تیر) یک روز برفی سال ۱۳۵۰ و عکس دیگری و خوش کیفیتی از میدان ونک در سال ۱۳۲۰ در کتاب غایب اند که جاده پهلوی (خیابان ولی عصر) با ساختمان های معدودی در بیابان های اطرافش و هتل هیلتون (استقلال) و کوچه های شمال تهران به روشنی در زمینه اش پیداست.

در میان عکاس هایی که طی این سال ها عکس های شان از دهه های گذشته تهران منتشر یا دیده شده، مرحوم سید محمود پاکزاد دیر باترین آنها بوده که بیش از همه در این زمینه توجه و علاقه و پشتکار نشان داده و تعداد عکس هایش از تهران حرفه ای تر و بیش از بقیه است. متأسفانه عکس های پر شمار کتاب های مرحوم جعفر شهری در باره تهران (شش جلد تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم و پنجم جلد طهران قدیم) نام عکاسی را بر خود نذازد که بتوان آن ها را بر اساس نام عکاسان دسته بندی کرد و در این مقایسه آماری در نظر آورد. پاکزاد در مقدمه کتاب شرح داده که مادرش دوست داشته او پس از گرفتن دیپلم، حرفه سلطانی پیشه کند. چون مادر بزرگش «از ندبیه های خانم مؤتمن الملک» همسر نخست وزیر دوره رضاشاه بود و همیشه از دستمزد بالای سلطانی هایی که به منزل مؤتمن الملک می رفتند، می گفت: «اما پاکزاد تحصیلات دوره ابتدایی را که تمام می کند، پدرش می میرد و مشکلات اقتصادی باعث می شود پدرش او را به سرکار بفرستد. یکی از آشنایان شان

به نام «حسین آقای اکونومی» عکاسخانه ای داشت و مادرش هر روز صبح دستش را می گرفت و پیاده از خیابان ری، خیابان سیروس و محله کلیمی ها می گذشتند و از بازارچه مروی به خیابان ناصریه (ناصر خسرو) می رسیدند؛ مادر، محمود را به عکاسخانه می رساند. «بعد همین راه را پیاده بر می گشت و عصر ساعت شش بعد از ظهر دوباره به دنبال من می آمد.» پاکزاد نمونه یکی از آدم های خود ساخته سرزمین ماست که به کمک ذوق و قریحه و تدبیر و مقداری شانس و دست تقدیر و گردش روزگار و تحولات زمانه، مدارج ترقی را پیمود و در حرفه خود به موقعیت ممتازی رسید. او تا دهه پیش مدیر و مالک مؤسسه مشهور اسپورت فیلم در خیابان نادری بود که علاوه بر عکاسی و چاپ عکس، نماینده فروش چند نوع دوربین و کالا های عکاسی نیز بود.

به هر حال، سید محمود در عکاسخانه حسین آقای اکونومی علاوه بر یادگیری از روی کنجکاوی و علاقه، چیز هایی از عکاسی می آموزد. «غلام رضا عکاس» دایی اکونومی از عکاس های معروف آن تهران، مغازه های بزرگ برای چاپ عکس داشته که عکس های پاکزاد که مردم هم می گرفتند، چاپ می کرد و محمود در رفت و آمد های روزانه به آن جا، چیز هایی هم از فوت و فن چاپ عکس می آموزد. حسین آقا بیش تر بر تره می گفتند و غلام رضا اغلب عکس منظره، و سید محمود که به این نوع عکس ها علاقه بیش تری پیدا کرده بود، از اکونومی می بخواند که او را برای کار، پیش غلام رضا بفرستد. در آن جا به چاپ عکس علاقه نشان می دهد، اما متصدی چاپ عکس (حسین قربانی) به او اجازه نزدیک شدن و کار با دستگاه را نمی دهد. محمود در سال ۱۳۲۷ در از برای یک وعده ناهار و یک ماه حقوقش اجازه می یابد اجازه تجربه کردن چاپ عکس را از متصدی دستگاه بگیرد و نتیجه ای در خدا او به دست می آورد. قربانی به دلیل تخصص اش می توانست طاقچه بالا بگذارد و گاهی «غلام رضا خان عکاس او لاله زار در شبکه می گرفت می رفت خانی آباد او را سوار می کرد و می آورد.» یک روز که قربانی به



سر کار نمی آید، محمود از استاد می خواهد اجازه دهد او عکس ها را چاپ کند و... خلاصه می شود متصدی چاپ عکس، و قربانی هم تصدی اگر اندیسمان را به عهده می گیرد. پس از علاقه ای که از نمایش منظرهای معازة غلامرضاخان در او به وجود می آید، نخستین گرایش ها به عکاسی بی گیر در این زمینه، هنگامی در محمود به وجود می آید که پس از ورود نیروهای متفقین به ایران در شهریور ۱۳۲۰، متوجه می شود که سربازهای خارجی علاقه زیادی به خرید عکس از منظره های تهران نشان می دهند. (از آغاز تاریخ عکاسی، عکس گرفتن از مکان ها و منظره های شهری در اروپا و آمریکا بسیار رواج داشته و این حاصل نظمی ذهنی در ثبت تاریخ تحولات رو بدیده ای در میان غربی هاست؛ هر چند در آن سرزمین ها، لافلی شکل شهرها به سرعت سرزمین ما عوض نشده و نمی شود، درجانی که چنین گرایشی در میان مردم ما بسیار اندک است.) باری سیدمحمد در یک دوربین آگفا به قیمت ده تومان می خرد و شروع می کند به عکس گرفتن. «هر جا می رفتم، عکس می گرفتم» بعد یک دوربین بهتر می خرد، حقوقش دو برابر می شود، سال ۱۳۲۱ در عکاسی واهه واقع در چهارراه نوریساز (پایان نادری) که تا همین یکی دو سال پیش هم بود و خرابی بسیار به خرابی باساز ساخته اند) مشغول کار می شود. واهه یک کارمنی لبنانی تبار بود و پیش از مشتری هایش و ایستگاه سفارت خانه ها بودند که عکس

که برای چاپ به آن جا می آوردند، اغلب منظره های طبیعی و شهرهای ایران بود. او مساعده بودن چنین زمینه ای را در می یابد و کم کم بالاخانه ای در همان خیابان نادری برای چاپ عکس هایی که خودش از مردم و منظره ها، یا مردم در منظره ها، گرفته بود اجاره می کند و... سال ۱۳۲۸ همین بالاخانه تبدیل می شود به «اسپرت فیلم» و چند سال بعد به یک مغازه بزرگ سه دهه و سال ۱۳۳۴ پس از سفری به آلمان و کسب تجربه در زمینه چاپ عکس رنگی، دومین لابراتوار رنگی را به راه می اندازد. در سال ۱۳۶۰ با شروع کسادی کارش، چند تا از عکس های قدیمی اش از تهران را پشت وپتیزین می گذارد که مورد توجه قرار می گیرد و سفارش های بسیار از افراد و نهادهای مختلف برای خرید آن ها دریافت می کند و کارش فقط محدود به چاپ همین عکس های قدیمی می شود. «تا به حال شاید بیست هزار تا از این عکس ها چاپ کرده ام.» در سال ۷۷ معازه اش را می فروشد، اما تا پایان عمر به عکاسی از تهران ادامه می دهد. سید محمود یا کرداد در پایان اظهار خوشحالی می کند که «همان عکس هایی که من بی دلیل و فقط برای تمرین می گرفتم، حالا به منبع بسیار خوبی برای شناسایی تاریخ شهر تهران تبدیل شده است.»

کتاب «تاریخ عکاسی در ایران» به قطع ۲۴×۳۰ با جلد سخت و زوئی کاغذ سفید و ۱۱۲ صفحه و ۱۱۲ تصویر با عکس های خود عکاسان در این کتاب است که

تعدادی از آن ها در دو صفحه و دو تالی شان به قطع عریض روی چهار صفحه کتاب چاپ شده است. گرچه پاکر اد این تلاش گران قدر خود را یک اقدام انتقادی «بی دلیل و فقط برای تمرین» معرفی می کند، اما همچنان که خود در مقدمه کتاب توضیح داده، نخستین بار با مشاهده اشتیاق خارجی ها و سپس عده ای از هموطنان در خرید عکس و عکس برداری از مناظر شهر و طبیعت، این نیاز را احساس کرده است. با این حال در همین کتاب، نشانه هایی از بی برنامه بودن این اقدام او پیدا است. اگر او آگاهانه و سازمان یافته قصد ثبت تصویری مناظر تهران و تغییرات آن را می داشت، حاصل کارش نتیجه دیگری می داشت. البته با توضیحی که در مقدمه آمده، تعداد عکس های او بیش تر از محتویات این کتاب است که امیدواریم مجموعه های دیگری هم از آن ها چاپ شود. از مواردی که نشانه های بی برنامه گی به نظر می رسد، تاریخ برخی از عکس هاست. طبعاً عکاسی برنامه ریزی شده حکم می کرد که عکاس، به طور منظم و در فواصل زمانی معین (مثلاً سالی یک بار یا در جریان یک تغییر مهم) از محل هایی که عکس برداری از آن ها را شروع کرده، عکاسی کند و کنار قبایل های پشت عکس ها، تاریخ و محل دقیق عکاسی (که برای چنین کتاب و چنین پروژه ای اهمیت درجه اول دارد) و مشخصات مورد نیاز دیگر را ثبت کند. تا آن جا که خود کتاب با اطلاعات محدود و نیکارنده نشان می دهد، برخی از تاریخ ها عکس ها مخدوش و نادرست است، مثلاً سومین عکس کتاب (صفحه ۱۱۷) که از بازار سراج ها، در سال ۱۳۱۵ عکاسی شده اما همین عکس در قطع ۱۱۷ عکاسی شده است. بازار تهران در ۱۳۱۵ در صفحه ۱۱۲ هم چاپ شده است. این عکس در تاریخ ۱۳۱۵ عکاسی شده است.



(ص ۵۴) عیناً (البته در قطع کوچک تر) در صفحه ۲۲۴ با عنوان «خیابان دربند، ۱۳۴۰» چاپ شده. عکس صفحه ۷۸ هم بخشی از یک عکس بزرگتر است که چند صفحه قبل، به شکلی عرض در چهار صفحه از منظره عمومی تهران چاپ شده است. (ضمن این که عکس بزرگ میدان تجریش، سرپل، در سال ۱۳۳۵ که در تقویم دیواری سال ۱۳۳۴ با کیفیت خوب چاپ شده، در دو صفحه ۱۳۰ و ۱۳۱ کتاب با کیفیت بدتر، به دلیل بزرگ شدن، و متأسفانه وارو چاپ شده که در وهله اول، تغییر جهت ها آدم را گیج می کند و با دقت بر نوشته کوچک و بر عکس مربوط به «اتوبوس رانی بنگاه عدل» بر بالای ستون وسط میدان، می توان این را دریافت.) یا عکسی در صفحه ۲۹۲ از خیابان حافظ، ساختمان کامل شرکت نفت را در سال ۱۳۴۵ نشان می دهد، در حالی که عکس دیگری در صفحه ۳۱۰ «اداره مرکزی شرکت نفت، ۱۳۴۹» را در دست ساختمان نشان می دهد که هنوز هفت هشت طبقه اش ساخته شده است. یا عنوان آخرین عکس کتاب، «هنل هیلتون، ۱۳۵۲» است که از زاویه جنوبی گرفته شده و کوه های برف گرفته در پشت آن پیداست، در حالی که در آن زمان اتوبان پارک وی (بزرگراه چمران) و محل دائمی نمایشگاه های بین المللی تهران ساخته شده بود، اما در این چشم انداز نشانی از آن ها نیست و این عکس باید پیش از سال ۱۳۵۰ گرفته باشد. عکس دیدنی صفحه ۲۹۸ «میدان شهید (آزادی)» را در سال ۱۳۴۵ نشان می دهد که برج آن در دست ساختمان بوده، دو شتر و سوارزی بر یکی از آن ها در پیش زمینه تصویر است و محوطه اطراف برج و خیابان (میدان؟) مجاورش حالت موقتی دارد. برج تا انتها بالا رفته و داربست ها برای ناماسازی، دورش را فرا گرفته است. با توجه به وجود اتومبیل پیکان (که تولیدش از سال ۴۶ آغاز شد) و اتومبیل زیان (که بعد از پیکان تولید می شد) در این عکس، و با در نظر گرفتن وضعیت موجود و روزه اتمام برج در این عکس و زمان رسمی افتتاحش (۱۳۵۰) و عکس صفحه ۳۰۸ که میدان آماده شده و برج نیز در مراحل پایانی است، عکس قبلی می تواند مربوط به سال ۴۸ یا ۴۹ باشد.

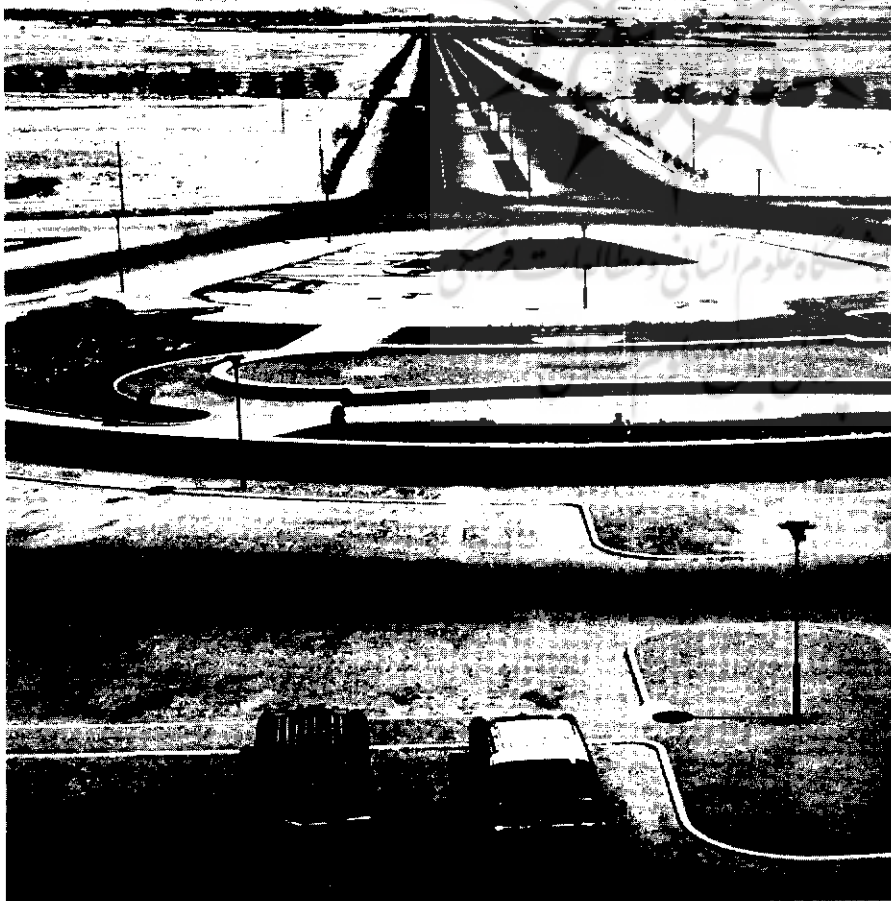
با این نمونه ها (که شاید تهرانی های قدیمی و دقیق بتوانند نمونه های دیگری هم در کتاب پیدا کنند) چنین به نظر می رسد که مرحوم پاکزاد در زمان گرفتن عکس ها به فکر ثبت تاریخ و مشخصات محل ها نبوده و بعدها که عکس ها مورد توجه جامعه شناسانه و تاریخ نگارانه قرار گرفته، بر بایه خاطر ها و نشانه ها، تاریخ گرفته شدن عکس ها را حدس زده که به احتمال بسیار، برخی تاریخ های ثبت شده در کتاب، دقیق نیست. باین حال، این ایراد هر چند مهم، همت والای مرحوم پاکزاد و اقدام قابل ستایش ناشر را مخدوش نمی کند و با اندکی مسامحه می توان تاریخ های ثبت شده برای برخی عکس ها را تقریبی تلقی کرد، در آن ها غوطه خورد، از تماشای شان لذت برد و حسرت خورد. اولین عکس کتاب، از «میدان هشت گندان» (حسن آباد) در سال ۱۳۳۰ است که اثری از ماشین در آن نیست و فقط تعداد انگشت شمار ای رهگذر و چند درشکه در میدان دیده می شوند. عنوان عکس بعدی «آب کرج، ۱۳۳۴» است. نهری با ردیف درخت های بی برگ در دو طرفش، به اضافه دو سه اتاقک گلی در سمت چپ تصویر. شاید باورتان نشود که این همان بلوار کشاورز امروز است که پیش از آن بلوار الیزابت نام داشت و پس از این که تهران این مرز و بوم را پشت سر گذاشت و گذرگاه های دو طرف نهر سرو شکلی گرفت، نامدتی به «بلوار کرج» مشهور بود. عمده عکس های کتاب، مربوط به سال های ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۰ است و می توان دگرگونی عظیم، باور نکردنی و غم انگیز شهر را طی ربع قرن مرور کرد. تعدادی از عکس ها - مثل مجلس شورای

ملی، کاخ ها و ساختمان های دولتی - نشان می دهند که این بناها تغییر چندانی نکرده اند؛ آن چه حیرت انگیز است، تفاوت گذرگاه های عمومی با وضعیت امروز شان است. درشکه ها، گاری ها، اتوبوس های کوچک «دماغ دار»، ماشین های بنز و پلموت و دوج و کرایسلر، تاکسی های گلگیر سفید، آسمان صاف، ابر های سفید، هوای تمیز، کوه های شفاف، جمعیت لندک، کوچکی شهر، و گذرگاه هایی که به شکل حسرت انگیزی خلوتی است و تمیز. خلوتی خلوتی خلوتی، عکس های میدان توپخانه (امام خمینی) در همان صفحه های اولیه، این پرسش را برمی انگیزد که آن ساختمان زیبای پست و تلگراف (مخابرات) کی و چرا به ساختمان فعلی تبدیل شد؟ ساختمان چشم نواز شهر داری در شمال این میدان چرا ویران شد تا «پشت شهر داری» به جولانگاه کنونی تبدیل شود؟ از آن همه ساختمان زیبای دور این میدان اکنون فقط بانک بازرگانی در شرق میدان باقی مانده است.

در صفحه های ۱۱۰ و ۱۱۳ دو عکس از جاده پهلوی (خیابان ولی عصر) در سال ۱۳۳۴ چاپ شده که نمی دانم از کجای این جاده است. احتمالاً باید قبل از میدان ونک باشد. در اولی فقط دو تا ماشین و یک چار دیواری آجری دیده می شود و در دومی، پرده بر نمی زند و نشانی از تمدن نیست. باور کردنش مشکل است که این قسمتی از خیابانی است که در سال ۱۳۳۲ تبدیل به خیابانی شد که عکس هایی از بخش های دیگر آن (سهراب زعفرانیه) در صفحه های ۲۶۰ و ۲۶۱ چاپ شده است. یا عکس

میدان فردوسی در سال ۱۳۳۶ (ص ۱۵۰) که میدانگاه وسط آن هم مستطیل شکل بوده، با مجسمه نیم تنه فردوسی در میانش و عکس های همین میدان در سال ۱۳۴۰ (ص ۲۱۶ و ۲۲۰ و ۲۲۲) که ساختمان هنوز برجامانده هتل رییس در نیش خیابان فیشر آباد (سپهد قری) دیده می شود و این خیابان نصف عرض امروز را دارد، اما سال ۴۲ (ص ۲۵۶) به فاصله دو سال میدانگاه وسط به شکل بیضی درآمده، مجسمه تمام قد فردوسی بر سکو استوار شده و خیابان فیشر آباد را عرض تر کرده اند.

کتاب پر از عکس های عزیز حسرت آفرین و خاطر هانگیز است که می توان مدت ها با آن ها زندگی کرد. عکس های لانه زار، چهارراه کالج، خیابان شاه رضا (انقلاب)، میدان تجریش و سرپل، میدان ۲۴ اسفند (انقلاب)، نادری، استانبول، پنج تاسینما، بهارستان، چشم انداز بیابان و محوطه خلوت مقابل فرودگاه و نماهای تمیز داخل آن، و ده ها عکس دیگر که شاید حال خیلی ها را بد کند. کاش عکس های موضوعی (گردویی، نانوائی، سلمانی، شهر فرنگی و غیره) کو بناهایی که فاقد چشم اندازی از گذرگاه های عمومی هستند (مجلس، کاخ ها، و ساختمان هایی از این قبیل) از کتاب حذف و به شکل مجموعه دیگری منتشر می شد. اما این ها کمال طلبی ها و آرزو های ما پس از چند دهه از شروع عکاسی مرحوم پاکزاد است و او گناهی نکرده که همه آرزو های ما را بر آورده نکرده. بابت همین قدرش هم باید دروهای خود را نثار روح بلندش کنیم و سپاسی نثار ناشر، که این خاطره ها و نشانه های تاریخی را برای ما جاودانه کرده است. ▶



عکس از بلوار کشاورز تهران، سال ۱۳۳۰